

بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی

امیر نصری*

چکیده

با توجه به اینکه کتاب مقدس مهم‌ترین منبع شمایل‌نگاری مسیحی به شمار می‌رود و شمایل‌نگاری نیز به نوبه خود تفسیر بصری کتاب مقدس است، لذا توجه به رابطه میان شمایل‌نگاری مسیحی و تفسیر کتاب مقدس ضروری به نظر می‌رسد. این رابطه به گونه‌ای است که در پاره‌ای موارد خود بازنمایی تصویری، در تفسیر متن کتاب مقدس نقشی فعالانه دارد و صرفاً تصویرسازی منفعلانه متن نیست. از این حیث، برای فهم ادوار مختلف شمایل‌نگاری مسیحی توجه به گرایش‌های تفسیری آن دوران نیز درخور توجه است.

در این مقاله آراء تفسیری دو مکتب انطاکیه و اسکندریه به اختصار ذکر می‌شود و بازتاب این آراء در هنر صدر مسیحیت (که از حیث تاریخی تقریباً با این دو مکتب مقارن است) مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین تلاش می‌شود تا این رابطه را در نمونه‌های مختلف شمایل‌نگاری این دوران نشان دهیم و با رویکرد ادوار بعدی مقایسه کنیم. **واژگان کلیدی:** شمایل‌نگاری مسیحی، مکتب اسکندریه، مکتب انطاکیه، تفسیر متن، نمادپردازی.

*. استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی amir.nasri@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۱۸؛ تاریخ تایید: ۱۳۸۹/۸/۱۹]

(۱) اهمیت تفسیر بصری

کتاب مقدس مهم‌ترین منبع شمایل‌نگاری مسیحی است. بنابراین، بسیاری از وقایع، موضوعات و صحنه‌های موجود در این کتاب، توسط هنر مسیحی اخذ شده‌اند. رویکرد هنر مسیحی در زمینه اقتباس از کتاب مقدس همواره رویکرد واحدی نبوده است و در طول تاریخ، با توجه به گرایش‌های غالب تفسیری زمانه‌اش، به بازنمایی موضوعات این کتاب پرداخته است. از این حیث می‌توان اذعان کرد که خود شمایل‌نگاری مسیحی نیز به‌نوعی تفسیر کتاب مقدس محسوب می‌شود، همچنانکه نمونه‌های تاریخی نیز گواه این مطلب‌اند. این نمونه‌های تاریخی، گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس را هم نشان می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که درک و دریافت شمایل‌نگاری مسیحی بدون توجه به این گرایش‌های تفسیری و کارکردهای تفسیری تصاویر در عالم مسیحی ناقص خواهد ماند.

همچنانکه نمونه‌های مختلف موجود در هنر مسیحی نیز نشان می‌دهد، کاربرد تفسیری تصاویر در ادوار مختلف شمایل‌نگاری مسیحی وجود داشته است. در این مقاله به نمونه‌های هنر صدر مسیحیت (چهار قرن آغازین مسیحیت) توجه بیشتری داشته‌ایم، چرا که شمایل‌نگاری صدر مسیحیت بیش از هر چیزی در صدد بیان آموزه‌های دینی مسیحیان بود، نه بیان صرفاً هنری‌شان. بنابراین، موضوعات غالب آن، هم در بازنمایی صریح و هم در بازنمایی نمادین، مطابق کتاب مقدس بودند (Ouspensky, 1978, p. 66). به‌علاوه، این دوران تقریباً مقارن با شکوفایی دو مکتب تفسیری اسکندریه و انطاکیه است که هر کدام از این مکاتب در تفسیر کتاب مقدس رویکرد متفاوتی نسبت به دیگری داشت و از میان آن‌ها مکتب اسکندریه بیشترین میزان تأثیر را بر شمایل‌نگاری این دوران بر جای گذاشت، به‌گونه‌ای که تأثیر این مکتب را می‌توان در سراسر قرون وسطای مسیحی و حتی دوره جدید نیز ملاحظه کرد. البته باید توجه داشت که شمایل‌نگاری به معنای اعم، اساساً نوعی تفسیر بصری محسوب می‌شود، اما آنچه در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی به چشم می‌آید، تقارن آن با گرایش‌های مختلف الهیات مسیحی و فهم کتاب مقدس است. به‌گونه‌ای که حتی می‌توان الهیات را به‌مثابه عامل اصلی تکوین هنر مسیحی هم محسوب کرد (Hughes, 2004, p. 179). از این حیث، اهمیت تفسیر کتاب مقدس به‌عنوان مهم‌ترین منبع شمایل‌نگاری نیز آشکار می‌شود.

در باب نقش تفسیری تصاویر در هنر مسیحی باید به این نکته اشاره کرد که شمایل‌نگاری مسیحی تنها در صدد بازنمایی ظاهر محسوس نبود، بلکه به امور نامحسوس یا محتوای معنوی آنچه مورد بازنمایی قرار می‌گرفت نیز توجه داشت (Ouspensky, 1978, p. 65)، به‌طوری که گاه این محتوا از بستر اصلی خود فاصله می‌گرفت و معنای جدیدی را بدان

۱۰۷ بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

منتسب می‌ساخت، به‌عنوان نمونه می‌توان استفاده بسیار شمایل‌نگاری مسیحی از نمادهای یونانی-رومی را ذکر کرد؛ این شمایل‌نگاری، آن نمادها را از بستر اصلی‌شان که عالم کافرکیش (paganism) باستان بود، جدا کرد و معانی جدیدی به آن‌ها بخشید. این رویکرد شمایل‌نگاری مسیحی را که با تغییر ارزشی نمادها همراه بود، می‌توان تفسیر جدید این هنر از نمادهای عالم کافرکیش دانست. علاوه بر این مسأله، شمایل‌نگاری مسیحی صرفاً وظیفه تصویرسازی را برعهده نداشت، بلکه همچنین خود بازنمایی هنری نیز در تفسیر متن مقدس از نقش فعالی برخوردار بود. بدیهی است که این امر را نمی‌توان به کل شمایل‌نگاری مسیحی تعمیم داد و در موارد متعددی نیز تصاویر در قبال متن نقشی منفعل داشتند. قدیس بوناوتورا در قرن سیزدهم با توجه به مسأله فوق بر این عقیده بود که تصاویر برای فهم آن چیزی ایجاد شدند که نمی‌توان مستقیماً در کتاب مقدس قرائت کرد (Williamson, 2004, p. 67). از این حیث، تفسیر بصری کتاب مقدس نیز در کنار تفسیر مکتوب آن در عالم مسیحی اهمیت یافت، به‌طوری که حتی میان دو نوع تصویر قائل به تفکیک شدند: یکی تصاویر روایی (*storia*) و دیگری تصاویر غیر روایی (*imago*). اهمیت تصاویر روایی این بود که آن‌ها یک واقعه یا مجموعه‌ای از وقایع را جایگزین متون مکتوب می‌ساختند (Ibid, p. 77)، لذا از ارزش تعلیمی بیشتری نیز برخوردار بودند. با این حال، اهمیت اخلاقی-تعلیمی تصاویر نیز در کنار سایر کارکردهای تصاویر - از جمله کارکرد تفسیری - مطرح شدند.

مشهورترین نمونه تفسیر اخلاقی-تعلیمی از تصاویر، به فتوای پاپ گریگوری کیبر (۵۹۹ م) در غرب مسیحی باز می‌گردد. وی تصویر را همچون «کتابی برای مردم امی» در نظر می‌گیرد:

آنچه نوشته می‌شود به مردمان باسواد اختصاص دارد، تصویر برای مردمان امی‌ای است که بدان می‌نگرند؛ بدین خاطر فرد امی در تصویر آنچه را باید انجام دهد، مشاهده می‌کند. بنابراین، شباهت موجود در نقاشی سبب تعلیم فرد بی‌سواد می‌شود، او داستان‌ها را در می‌یابد و آنچه رخ داده را می‌آموزد» (Ibid, p. 66).

با توجه به این دیدگاه تصویر نه تنها به برانگیختن احساسات و عواطف مذهبی یاری می‌رساند، بلکه همچنین حامل پیام کتاب مقدس و تفسیر این کتاب برای گروهی از مؤمنان است. این مسأله هنگامی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم قبل از ترجمه کتاب مقدس به زبان‌های محلی، بسیاری از مؤمنان فقط با زبان‌های محلی آشنایی داشتند، بنابراین، تصاویر متخذ از کتاب مقدس علاوه بر افراد امی، برای چنین افرادی نیز کارکرد داشت. همچنین مقارن چنین رویکردی به هنر مسیحی، پایه‌های تفسیر اخلاقی کتاب مقدس نیز در عالم مسیحی استوار شد. این قسم تفاسیر که حتی در تقسیم‌بندی‌های قرون وسطای متأخر از رویکردهای تفسیری نیز یافت می‌شوند، به‌دنبال اهمیت هنجاری کتاب مقدس در زمانه و زندگی مؤمنان بودند (Gerondin, 1994, p. 31). این رویکرد تفسیری نسبت به تصویر در سده‌های بعدی با تقریرهای دیگری نیز همراه است. بید (Bede) راهب قرن هشتمی بریتانیایی علاوه بر کارکرد تربیتی و تعلیمی تصاویر، تنها نقش

آن‌ها را در حد تذکر تاریخ مقدس (به‌عنوان نمونه مصلوب شدن، معجزات عیسی مسیح و مواردی از این دست) نمی‌داند؛ به‌طوری که وی میان آنچه مخاطبان تصاویر از پیش می‌دانسته‌اند و آنچه تصاویر به وی آموخته‌اند، فرق می‌گذارد. آنچه مخاطبان از پیش می‌دانسته‌اند همان تفسیر و قرائت آنان از کتاب مقدس است، در صورتیکه مورد دوم به مسائلی می‌پردازد که مخاطبان نتوانسته‌اند آن‌ها را از کتاب مقدس برداشت کنند، بلکه تصاویر به تفسیر جدیدی از کتاب مقدس برای مخاطبان یاری می‌رسانند (Williamson, 2004, p. 67). چنین باورهایی در باب اهمیت تصویر نشان می‌دهند که تلقی رایج از کارکرد تصویر در غرب مسیحی در راستای تفسیر متن بوده است.

۲) شمایل‌نگاری مسیحی و میراث تفسیری کتاب مقدس

بسیاری از محققان تاریخچه هرمنوتیک بر این اعتقادند که می‌توان ریشه مسائل هرمنوتیکی مدرن را در سنت هرمنوتیکی یهودی-مسیحی یافت (شرت، ۱۳۸۷، ص ۶۶). به‌طوری که حتی از فیلون اسکندرانی به‌عنوان نخستین واضع هرمنوتیک یاد می‌کنند (Grondin, 1994, p. 26). البته در این میان نباید نسبت به سنت تفسیری یونانیان بی‌توجه بود، چرا که سنت تفسیری یهودیان در دنیای یونانی‌مآب (Hellenistic) پدید آمد و سنت تفسیری یهودیان از سنت یونانی آموخت که تا چه اندازه داستان‌ها و مناسک کهن از معنایی حقیقی برخوردارند و می‌توان آن‌ها را به‌مثابه الگوهای الهام‌شده از جانب خدایان در نظر گرفت،^۲ به‌نحوی که این الگوها رابطه خدایان و انسان‌ها را تبیین می‌کنند (Janes, 1998, p. 64). یهودیان با وام‌گیری سنت تفسیری یونانیان در مورد آثار هومر و هسیود، به تفسیر کتاب‌هایی چون *غزل‌های سلیمان* پرداختند. البته در باب سنت یونانی نباید از تأثیر سوفسطائیان و به‌خصوص رواقیان غافل ماند، چرا که سنت تفسیری رواقیان در پاسخ به این نیاز پدید آمد که متون سنتی را با ذهنیت زمانه‌اش وفق دهد. البته این معضل که به‌دنبال نیاز عالم یونانی برای حفظ ادبیات و سنت‌هایش در میان ملل مختلف پدید آمد، بر سنت تفسیری کتاب مقدس نیز تأثیر درخور توجهی گذاشت (Ferraris, 1996, p. 7). همچنانکه در ادامه خواهد آمد، شمایل‌نگاری مسیحی نیز در تفسیر کتاب مقدس به نیاز زمانه‌اش اولویت می‌داد.

۲.۱) میراث تفسیری یهودیان

برخلاف میراث تفسیری یونانی-رومی که به تفسیر متون ادبی، تاریخی و حقوقی گرایش داشت، توجه میراث تفسیری یهودیان بیشتر به متن کتاب مقدس و حیث و حیانی آن جلب شد. در این سنت چهار گرایش تفسیری پدید آمد که از جهت تأثیرگذاری آن‌ها بر عالم مسیحی به اختصار به ذکرشان می‌پردازیم:

بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی ۱۰۹
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

الف) تفسیر لفظ‌گرا که متن را از حیث تحت‌اللفظی تفسیر می‌کرد و بیشترین دغدغه‌اش متون حقوقی و اخلاقی بود؛

ب) مکتب میدارشی (*Midarshi*) که از هفت قاعده تفسیری بهره‌مند بود و بر اهمیت بستر تاریخی تأکید می‌کرد؛

ج) مکتب پشر (*Pesher*) که ادعای دانش خاصی به اسرار قدسی داشت و پیش‌گویی‌های کتاب مقدس را به رویدادهای معاصر منتسب می‌ساخت (شرت، ۱۳۸۷، ص ۶۷)؛

د) تفسیر تمثیلی: چهره برجسته این گرایش تفسیری فیلون اسکندرانی بود که تحت تأثیر میراث تفسیری رواقیان قرار داشت. وی معتقد بود که در بسیاری از موارد نمی‌توان کتاب مقدس را بر اساس ظاهر لفظی آن فهمید؛ به‌عنوان نمونه هنگامی که در این کتاب از دو درخت حیات و معرفت (سفر پیدایش ۲: ۹) سخن گفته می‌شود، چاره‌ای جز این نداریم که متن را بر پایه نشانه‌ها و تمثیل‌های موجود در آن، به‌نحوی تمثیلی دریا بیم. از منظر فیلون با توجه به معنای تمثیلی به کنه متن پی می‌بریم. وی از این منظر نسبت میان معنای لفظی و تمثیل را با نسبت میان نفس و بدن قیاس می‌کرد (Grondin, 1994, p. 27) و البته به این مسأله نیز توجه داشت که عده قلیلی قادر به درک اشارات نهان متن هستند. آرای تفسیری فیلون، بیشترین میزان تأثیر را بر سنت تفسیری مسیحیان، به‌خصوص مکتب اسکندریه داشتند و از این طریق بر تکوین شمایل‌نگاری مسیحی نیز تأثیرگذار بودند.

۲.۲) میراث تفسیری مسیحیان

برخلاف میراث یهودی که به حیث وحیانی کلمات خداوند (یهوه) در کتاب مقدس توجه داشت، گرایش تفسیرهای مسیحیان به وقایع موجود در زندگی مسیح، رسالت، مرگ و رستاخیز وی اهمیت می‌داد. از این جهت، نزد مسیحیان، تجربه عیسی مسیح به‌مثابه تجسم تحقق وعده الهی، به موضوع تفسیر بدل شد (شرت، ۱۳۸۷، ص ۶۹). بنابراین، گرایش تفسیری کلام‌محور یهودیان جای خود را به مسیح‌محوری داد. این اختلاف گرایش تفسیری منجر به این شد که مسیحیان با توجه به دیدگاه خود به تفسیر عهد عتیق بپردازند، چرا که از یک سو گرایش مسیحی بر شریعت‌مداری یهودیان تأکیدی نداشت و از سوی دیگر مسیحیان اولیه در صدد بودند تا نشان دهند که عیسی، همان مسیح‌های وعده داده شده در عهد عتیق است و مسیح نیز به موعظه‌هایی پرداخته بود که پیش‌تر در عهد عتیق نبودند. بنابراین، ارتباط عهد جدید با عهد عتیق به‌رغم اختلافات موجود در آن‌ها نیز ضروری به‌نظر می‌رسید. با توجه به این مسأله، مسیحیان ناگزیر بودند تا از عهد عتیق فهمی و رای معنای تحت‌اللفظی آن داشته باشند (Janes, 1998, p. 64). با این توصیف، گرایش مسیحیان به تفسیر تمثیلی و تیپ‌شناسانه (typologic) توجیه می‌شود.

با توجه به موارد فوق، مهم‌ترین چالش تفسیرهای مسیحیان، تفسیر عهد عتیق به گونه‌ای مرتبط با عهد جدید بود. آغاز تفسیر عهد عتیق در سنت مسیحی به شخص عیسی باز می‌گردد. او همانند دیگر مفسران یهودی آن دوران بر این عقیده بود که عهد عتیق اعتباری وحیانی دارد، چنانکه در عهد جدید نیز بارها به عهد عتیق استناد می‌شود (به‌عنوان نمونه: مرقس ۱۷: ۱۱؛ متی ۴: ۴؛ لوقا ۴: ۴؛ و غیره). در تفسیر مسیح‌محورانه پولس قدیس نیز اشارات صریحی به عهد عتیق وجود دارد، لکن وی در صدد تفسیر تمثیلی یا توجیه به‌واسطه مثل (*allegoroumena*) است. به‌عنوان نمونه، در اینجا رمزی در کار است: این زنان [هاجر و ساره] نمایان‌گر دو عهد هستند؛ زن نخست با کوه سینا ربط دارد و از برای بندگی می‌زاید؛ او هاجر است *... و با اورشلیم کنونی مطابقت دارد که با فرزندان خویش در بردگی به سر می‌برد» (گالاتیان ۴: ۵ - ۲۴). پولس در این عبارات، نازایی را به اورشلیم در زمان اسارت شریعت یهودی و زایایی را به اورشلیم زمان خود تفسیر می‌کند.^۳ به‌واسطه این روش تفسیری که توسط پولس قدیس به کار بسته می‌شود، شاهد مواضع آباء صدر مسیحی کلیسا در زمینه اتحاد عهدین و تفسیر آن‌ها هستیم.^۴ البته در این میان باید به نقش رساله به عبرانیان نیز توجه داشت که در گرایش تفسیری مسیحیان اثرگذار بود. استفاده این رساله از عهد عتیق و تصاویر موجود در آن چندان به شیوه پولسی شباهت نداشت، اما مسیحیان را به درک تمثیلی از فحوائی آن بر می‌انگیخت. همچنین در این رساله افراد و تمثیل‌هایی وجود دارد که در شمایل‌نگاری صدر مسیحی از بسامد بالایی برخوردارند؛ به‌عنوان نمونه استفاده از لنگر (ر ک: رساله به عبرانیان ۶: ۱۹) که در شمایل‌نگاری صدر مسیحی به نماد امید بدل شد.

سنت تفسیری‌ای که نقطه شروع آن در عالم مسیحی را می‌توان در کلام پولس قدیس یافت، سبب پیدایی دو مکتب مهم تفسیری در سده‌های آغازین تاریخ مسیحیت شد. این دو مکتب عبارت بود از مکتب اسکندریه و مکتب انطاکیه. مکتب نخست بر این باور بود که اسرار غایی متون مقدس از طریق تفسیر نمادها و تمثیل‌ها قابل فهم‌اند و مکتب دیگر به دنبال واقعیت‌های تاریخی در متن بود. با اینکه هر دو مکتب بر تکوین شمایل‌نگاری مسیحی تأثیرگذار بودند، شیوه تفسیری مکتب اسکندریه تأثیر بیشتری بر هنر مسیحی گذاشت. با توجه به اهمیت آرای آنان برای ادامه این مبحث به‌اختصار به ذکر نظریات اصلی هر کدام می‌پردازیم.

۲.۲.۱) مکتب انطاکیه

این گرایش تفسیری به معنای تحت‌اللفظی و تاریخی کتاب مقدس اعتقاد داشت. بدین‌خاطر قائلان به این مکتب را به‌شدت متأثر از مکاتب تفسیری لفظ‌گرا و میدارشی یهودیان، و واکنشی به گرایش تفسیری فیلون و اریگن دانسته‌اند. آنان حتی شیوه تفسیری پولس در

بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی ۱۱۱
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

رساله به گالاتیان (۴: ۲۸ - ۲۲) را نیز تمثیلی نمی‌دانند و معتقدند که اگر شیوه تمثیلی را در تفسیر کتاب مقدس به کار بریم، تاریخ موجود در آن کتاب و واقعیت تاریخی وحی را زیر سؤال برده‌ایم. از این حیث، یکی از انتقادهای آنان بر تفاسیر تمثیلی، بی‌عنایتی به واقعیت تاریخی کتاب مقدس است، در حالیکه از منظر آنان شخص پولس به این واقعیت تاریخی اعتقاد داشته است. به‌عنوان نمونه، از ماجرای آدم و حوا نام می‌برند که در آن مؤلفه‌هایی چون آدم، بهشت، شیطان و غیره از حقیقتی تاریخی برخوردارند، چنانکه پولس نیز در رساله به رومیان (۱۸: ۵) و رساله دوم به کورنتیان (۳: ۱۱) صراحتاً بدان اشاره کرده است. علاوه بر این، تفسیر تمثیلی را به بدعت، تفسیر به رأی و گنوسی‌گری (gnosticism) متهم ساختند (گرنیت و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷). از چهره‌های برجسته این گرایش تفسیری یوحنا فم‌الذهب (John Chrysostom) است که رویکرد وی در قرون وسطای متأخر حتی مورد تحسین توماس آکویناس نیز قرار گرفت.

بازتاب این گرایش تفسیری را می‌توان در بازنمایی‌های نمادین هنر صدر مسیحیت مشاهده کرد. به‌طوری که نمادهای موجود در آن مستقیماً از کتاب مقدس اخذ شده‌اند و به نوعی درصدد بیان طابق النعل بالنعل مندرجات آن کتاب هستند. این نمادها که بسیاری از آن‌ها به عهد عتیق اختصاص دارند، عبارتند از ماهی، بره، لنگر، کشتی، درخت تاک، گندم و... (Evdokimov, 1996, p. 173). البته باید توجه داشت که بازتاب نمادها و تمایل کتاب مقدس و زبان نمادین هنر در سده‌های آغازین مسیحیت از این جهت ضرورت داشت که برخی موضوعات به دلایل مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی به‌نحو صریحی قابل بیان نبودند، لذا استفاده از نمادهای کتاب مقدس که در فرهنگ پیش از مسیحیت نیز ریشه داشت، دست‌کم منجر به حفظ ارتباط جامعه مؤمنان با کتاب مقدس می‌شد و به نوعی تکرار بصری آن کتاب نیز بود. البته باید توجه داشت که اگر صرفاً بر مبنای ظاهر نمادها و مبنای تاریخی قضاوت کنیم، ناگزیریم به بازتاب هنر کافرکیش یونانی-رومی در هنر مسیحی نیز اعتراف کنیم. بنابراین، در بررسی بازنمایی‌های نمادین در هنر صدر مسیحیت، به‌رغم اینکه اکثر آن‌ها متخذ از ظاهر کلام کتاب مقدس اند، با این حال نمی‌توان بدون توجه به تفاسیر تمثیلی منشأ مسیحی خالصی را به آن‌ها منتسب ساخت. با توجه به این مسأله همچنانکه در ادامه خواهد آمد، از قرن هفتم به بعد در شمایل‌نگاری مسیحی عنایت چندانی به بازنمایی نمادین وجود ندارد و رویکرد بدیلی جایگزین آن می‌شود.

۲.۲.۲ مکتب اسکندریه

حوزه اسکندریه در قرن اول میلادی شاهد حضور آموزه‌های تفسیری فیلون اسکندرانی بود که در سده‌های اولیه، تأثیر این آموزه‌ها بر آرای تفسیری آباء کلیسا به‌خصوص بر اریگن مشهود

است. لب لباب آرای تفسیری این مکتب را می‌توان بدین صورت خلاصه کرد که معنای وقایع کتاب مقدس صرفاً لفظی و تاریخی نیست، بلکه آن‌ها از معنایی باطنی و تمثیلی نیز برخوردارند (Huges, 2006, p. 176). آرای تفسیری این مکتب در پاسخ به این نیاز مسیحیان مناسب بود که ایشان برای بسط آموزه‌های عهد جدید ناگزیر بودند تا لوازم شریعت یهودی را به نحوی غیر از معنای لفظی و تاریخی آن تفسیر کنند (Grondin, 1994, p. 28). بنا بر مکاشفه یوحنا: «سپس آسمان و زمینی جدید بدیدم، چه آسمان نخست و زمین نخست از میان رفته بود...» (۲۱ : ۱). با توجه به این دیدگاه، عهد جدید به ارائه «تیپ»‌هایی پرداخته است که به‌ظاهر در عهد عتیق سابقه‌ای نداشتند. با توجه به این مسأله در کنار تفسیر تمثیلی کتاب مقدس، تفسیر «تیپ‌شناسانه» آن نیز پدید آمد. این روش تفسیری که منشأ و مشروعیت خود را از عهد جدید می‌دانست - «این وقایع برایشان روی داد تا سرمشق [تیپ] قرار گیرد و بهر تعلیم ما که به پایان زمان‌ها می‌رسیم، مکتوب گشت» (رساله اول به کرتیان ۱۰ : ۱۱) - افراد و وقایع عهد عتیق را پیش‌گویی اعمال مسیح در عهد جدید می‌دانست؛ به‌عنوان نمونه، در این روش موسی تیبی برای عیسی مسیح بود (Williamson, 2004, p. 72). این روش به حل مسأله اتحاد عهدین، پیش‌گویی ظهور مسیح در عهد عتیق و خوشه‌چینی عیسی از شریعت موسوی (یوحنا ۵ : ۴۶) می‌پرداخت و بر این باور بود که عهد جدید روحی را آشکار می‌سازد که از الفاظ عهد عتیق فهم می‌شود.

برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این گرایش تفسیری اریگن است. وی به تقسیم سه‌گانه مراتب تفسیر می‌پردازد و هر کدام از این مراتب را با مراتب وجود انسان متناظر می‌داند. از دیدگاه اریگن، مرتبه نخست، توجه به معانی تحت‌اللفظی و تاریخی است که مناسب عوام و متناظر با مرتبه جسمانی است. مرتبه بعدی به معانی اخلاقی و تیپ‌شناسانه متن اختصاص دارد که این مرتبه تنها برای اهل ایمان آشکار می‌شود و متناظر با نفس انسان است. مرتبه سوم که معانی تمثیلی را در بر می‌گیرد و به گروه خاصی از مؤمنان تعلق دارد، با مرتبه روح در انسان تناظر دارد و راز لوگوس الهی را آشکار می‌سازد. اریگن این روش تفسیری را هدیه خداوند به مسیحیان می‌داند که به گذر از ظاهر محسوس به باطن نامحسوس منجر می‌شود و حتی اذعان می‌کند که روح القدس یا مؤلف واقعی کتاب مقدس، معانی عمیق را تحت لوای داستان‌های معمولی پنهان ساخته است تا برای گروهی خاص آشکار شود (Gerondin, 1994, p. 30). وی معتقد بود که اگر در تفسیر کتاب مقدس باوری جز این داشته باشیم، بسیاری از گزاره‌های موجود در آن (از جمله آفرینش در روزهای متوالی) بی‌معنا خواهند بود و از طرفی نمی‌توان میان عهد عتیق و عهد جدید پیوند برقرار کرد.

رویکرد اریگن به‌رغم آنکه ارتباط میان عهدین را توجیه می‌کند، با معضلاتی نیز مواجه است که در اینجا به ذکر دو نمونه از آن‌ها می‌پردازیم: نخست اینکه تفاسیر تیپ‌شناسانه نسبت به تاریخ توجهی ندارند و بسیاری از وقایع موجود در کتاب مقدس را از جایگاه تاریخی آن‌ها

۱۱۳ بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

حذف می‌کنند (گرنه و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۵۷). این مسأله با گرایش غالب الهیات مسیحی که تجسد پدر در پسر و نجات انسان را در چارچوب تاریخ می‌داند، سازگاری چندانی ندارد و حتی با استفاده از این روش تفسیری می‌توان آموزه تجسد را به‌نحو دیگری غیر از قرائت رسمی کلیسا تفسیر کرد. معضل دیگر تفکیک میان تفاسیر تیپ‌شناسانه از تفاسیر تمثیلی (مرتبه دوم و سوم) است. چرا که تفکیک میان آن‌ها چندان ساده نیست و حتی آگوستین و بسیاری از متفکران قرون وسطی این دو را به یکدیگر بسیار نزدیک می‌دانستند و اساساً نیاز چندانی به این تفکیک احساس نمی‌کردند (Hughes, 2004, p. 117). این در حالی بود که بسیاری از آباء صدر مسیحیت کلیسا بر تمایز میان تیپ‌شناسی و تمثیل که از نظر آنان به عالم کافرکیش اختصاص داشت، تأکید می‌کردند. حتی خود اریگن نیز به تمایز گرایش تفسیری‌اش از فیلون اصرار داشت (Gerondin, 1994, pp. 29-30).

بازتاب گرایش تفسیری مکتب اسکندریه در شمایل‌نگاری مسیحی به‌مراتب بیش از مکتب انطاکیه است و بازتاب این مسأله را می‌توان به‌خصوص در شمایل‌نگاری صدر مسیحی ملاحظه کرد. به‌طوری که با توجه به شرایط موجود، نقاشی‌های گور-دخمه‌های مسیحی، بیشتر کارکردی تمثیلی و نمادین را از کتاب مقدس را باز می‌نمایانند تا آنکه به معانی تحت‌اللفظی صرف آن توجه داشته باشند. بررسی این آثار نشان می‌دهد - همچنانکه برای متألهان مسیحی توجه به عهد عتیق اهمیت داشت و به‌دنبال تفسیر آن بر اساس عهد جدید بودند - در شمایل‌نگاری مسیحی نیز از قرن دوم تا چهارم غلبه با صحنه‌های عهد عتیق است (تقریباً چهار برابر عهد جدید)، در حالیکه منطقی‌اً باید عکس این مسأله رخ می‌داد^۵ (Jensen, 2000, p. 68). در این زمینه نظریات متعددی وجود دارد که از آن جمله اثرپذیری شمایل‌نگاری مسیحی از شمایل‌نگاری یهودی موجود در دورا - اروپوس (Dura-Europos) را ذکر کرده‌اند. اما تا آنجا که با موضوع بحث این مقاله مرتبط است، می‌توان از سه عامل نام برد: اول استفاده‌ها از نمادها و تمثیل‌های عهد عتیق و معنای جدید بخشیدن به آن‌ها؛ دوم واکنش متألهان مسیحی به آموزه‌های غیر آرتدوکسی مرقیون در باب عدم اصالت سبعینیه (ترجمه یونانی کتاب مقدس) که در توجه آنان به صحنه‌های عهد عتیق برای رد این بدعت مؤثر افتاد (Ibid, p. 70)؛ سوم تفسیر رایج از داستان‌های عهد عتیق در دوران پیش از کنستانتین. با توجه به اینکه آن دوران با شکنجه و آزار مسیحیان همراه بود، مسیحیان به جای بازنمایی صریح این آزار و اذیت‌ها، به ترسیم صحنه‌های عهد عتیق می‌پرداختند و آن‌ها را جلوه‌ای از حضور خداوند در مقام نجات‌دهنده از خطرات می‌دانستند (Ibid, p. 74). البته شمایل‌نگاری مسیحیان همواره با ظاهر نص کتاب مقدس مطابقت نداشت و در بسیاری از موارد، نقاش از همان روش تفسیر تیپ‌شناسانه بهره می‌گرفت و مطابق بستر و زمینه تفکر مسیحی دوران خویش به ترسیم تصاویر می‌پرداخت.

در باب استفاده از تفسیر تیپ‌شناسانه در شمایل‌نگاری مسیحی می‌توان نمونه‌های متعددی

را در هنر صدر مسیحیت ذکر کرد که از آن میان به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم. از نظر مسیحیان اولیه، ماجرای مرگ و رستاخیز عیسی مسیح نسبت به دیگر آموزه‌های مسیحی از اولویت برخوردار بود، به‌گونه‌ای که مسیحیان در مواجهه با یهودیان بر این مسأله تأکید ویژه‌ای داشتند. در شمایل‌نگاری این دوران از میان صحنه‌های مختلف عهد عتیق چند صحنه از بسامد بیشتری برخوردارند که از آن میان می‌توان به داستان یونس، قربانی اسحاق (اسماعیل) توسط ابراهیم و ماجرای نوح اشاره کرد. از منظر مسیحیان، داستان یونس بازتاب مرگ و رستاخیز عیسی مسیح بود، همچنین قربانی اسحاق (اسماعیل) توسط ابراهیم را همچون ماجرای مصلوب شدن عیسی (پسر خدا) بر اساس مشیت الهی (پدر) لحاظ می‌کردند یا مطابق عهد جدید ماجرای نوح (رساله اول پطرس ۳: ۲۱ - ۲۰) و گذر قوم اسرائیل از دریای احمر (رساله اول کورنتیان ۱۰: ۲) را همچون تعمید تفسیر می‌کردند (Ibid, p. 85). البته تفسیر آنان از تعمید همچنین ناظر به مرگ و رستاخیز است: «آیا نمی‌دانید که با تعمید یافتن در عیسی مسیح، همه ما در مرگ او تعمید یافتیم؟* پس با تعمید در مرگ با او دفن شدیم تا همچنانکه مسیح با مجد پدر از میان مردگان برخاست ما نیز در حیات تازه زندگی کنیم» (رساله به رومیان ۶: ۴ - ۳). نمونه دیگر تصاویر موجود در گور-دخمه‌های مسیحی که بازتاب گسترده‌ای داشت و به شرایط مسیحیان در آن دوران نیز اشاره می‌کرد، تصویر سه جوانی بود که از فرمان نبوکد نصر در پرستش بت‌ها سرباز زدند و در کوره آتش انداخته شدند. از حیث تاریخی این تصویر را اشاره به شهدای مسیحی دوران پیش از کنستانتین دانسته‌اند، همچنانکه ترتولیان (Tertullian) نیز این تصویر را گواهی برای ترغیب به ایثار و شهادت می‌دانست (Jensen, 2000, p. 81). این مسأله هنگامی جلوه بیشتری می‌یابد که بدانیم گرایش تفسیری ترتولیان به مکتب انطاکیه نزدیک بود (Ferraris, 1996, p. 14). اما از سوی دیگر این تصویر را اشاره‌ای رمزی به معاد جسمانی یا عبارات عهد جدید دانسته‌اند: «سه شاهد گواهی می‌دهند* روح، آب و خون، این سه رو به هدف واحدی دارند» (رساله اول یوحنا ۵: ۸ - ۷). البته باید توجه داشت که در دوران پس از کنستانتین با تشکیل امپراتوری مسیحی، قرائت دیگری در جهان مسیحی از کتاب مقدس حاکم شد.

همچنانکه در نمونه‌های فوق‌الذکر ملاحظه کردیم، بسیاری از آثار موجود در شمایل‌نگاری صدر مسیحی به جنبه نمادین و تمثیلی نقاشی توجه داشتند، از این منظر بسیاری از این تصاویر از حیث بصری مبهم‌اند و کلید فهم آن‌ها را می‌توان صرفاً در متن مکتوب (کتاب مقدس) یافت.^۶ با توجه به این امر شاهد خصلت ارجاعی این تصاویر هستیم، بنابراین، مواجهه نقاش با متن نیز همچون مواجهه مفسران کتاب مقدس در آن دوران بوده است.

با توجه به اینکه در دوران تشکیل امپراتوری مسیحی انتظارات مفسران از کتاب مقدس متفاوت از گذشته بود، شاهد تغییر موضع الهیات مسیحی نیز هستیم.^۷ در این دوران الهیات سیاسی جایگزین الهیات معطوف به معاد و رستاخیز شد و در صدد برآمد تا مباحث

۱۱۵ بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

مورد نیاز زمانه‌اش را از متن کتاب مقدس به‌دست آورد، لذا اهمیت کمتری به قرائت ظاهری متن می‌داد و بیشتر به‌دنبال تفسیر نمادها و تمثیل‌های کتاب مقدس در جهت تحکیم آموزه‌های غالب کلیسای برآمد. چنین رویکردی به متن مقدس بر شمایل‌نگاری این دوران نیز اثرگذار بود، به‌طوری که در این دوران تصاویر مربوط به نوح، یونس و غیره رنگ می‌بازند و شاهد نوعی فاصله‌گیری از تصاویر مربوط به مرگ و رستاخیزیم؛ همچنین به‌جای این سنخ تصاویر، صحنه‌های مربوط به مناسک عبادی، عهد جدید و تمثال مسیح در جمع بزرگان غلبه دارند، حتی دیگر شخص عیسی نیز به‌مثابه معلم و شفابخش بازنمایی نمی‌شود، بلکه وی در این تصاویر در هیأتی کاملاً رسمی ظاهر می‌گردد (Jensen, 2000, p. 91).

توجه شمایل‌نگاری این دوران به بازنمایی صریح و کنار نهادن بازنمایی نمادین قرون نخست به اعتقادات رایج کلیسای در این دوران نیز باز می‌گردد، به‌نحوی که شورای هفتم کلیسای (۶۹۲ م) در بندهایی از مصوبات خود صراحتاً به بیان اصول هنر مقدس پرداخت و ذیل این اصول نفی بازنمایی نمادین را در دستور کار کلیسا قرار داد. البته باید توجه داشت که نفی بازنمایی نمادین توسط این شورا به معنای نفی تفسیر تمثیلی نبود بلکه مؤید چنین قرائتی از متن نیز بود. اعضای این شورا با قاطعیت بر عدم قرائت ظاهری و تحت‌اللفظی متن تأکید داشتند. نمونه مورد توجه آنان استفاده از نماد بره در شمایل‌نگاری صدرمسیحیت بود. با اینکه این نماد هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید به کار رفته است، اما اعضای این شورا استفاده از این نماد را به‌جای بازنمایی صریح شایسته نمی‌دانستند و این‌گونه بازنمایی را اکتفا به‌ظاهر متن تلقی می‌کردند (Ouspensky, 1987, p. 94). دلیل آنان به تفسیرشان از این آیه عهد جدید باز می‌گشت: «من راه و راستی و حیاتم، کس نزد پدر نیاید مگر به میانجی من* اگر مرا بشناسید، پدرم را نیز خواهید شناخت، زین پس او را می‌شناسید و دیده‌اید» (انجیل یوحنا ۱۴ : ۷ - ۶). آنان بر این اعتقاد بودند که در این آیه حقیقت به‌مثابه فرد و تصویرش است، بنابراین، کلیسا نیز باید در کنار سخن گفتن، به‌دنبال نشان دادن نیز باشد (Ibid, p. 95). همین تأکید اعضای شورا بیانگر اهمیت تفسیر بصری در کنار تفسیر مکتوب کتاب مقدس است و نشان می‌دهد که از منظر کلیسا به کار بستن الگوهای رایج تفسیری در زمینه تصاویری که متخذ از کتاب مقدس‌اند، نیز ضرورت دارد. البته در این میان نباید نسبت به تمایزات متن مکتوب با متن تصویری غافل بود.

به‌رغم اینکه دو مکتب تفسیری اسکندریه و انطاکیه در قرون اولیه مسیحیت پدید آمدند اما تأثیر آن‌ها بر نگرش تفسیری قرون وسطی تا رواج نهضت اصلاحات دینی و سپس پیدایی هرمنوتیک مدرن همچنان به قوت خود باقی ماند. به‌طوری که تفاسیر تیپ‌شناسانه هنوز رایج‌ترین شکل تفسیری در بازنمایی هنری بودند (Hughes, 2006, p. 174). البته استفاده از این شکل تفسیری در شمایل‌نگاری سده‌های بعدی ادله‌ای مشابه با قرون نخست مسیحیت نداشت، بلکه در راستای تبلیغات مذهبی از تفاسیر تیپ‌شناسانه بهره می‌گرفتند. چرا که به کار بردن

این قسم تفاسیر تأثیر تبلیغی وافری داشت. به‌عنوان نمونه، از قرن چهاردهم به بعد گونه‌ای کتاب‌آرایی کتاب مقدس رواج یافت که Biblia Pauperum نام داشت، در تصویرسازی این کتاب‌ها به تفاسیر تیپ‌شناسانه توجه می‌شد، به‌طوری که صحنهٔ مصلوب‌شدن عیسی مسیح در کنار صحنهٔ قربانی کردن اسحاق (اسماعیل) به دست پدرش قرار داشت (Williamsin, 2004, p. 74). البته در این کتاب‌ها برای تفهیم بیشتر به مخاطب از کتیبه‌هایی در بخش تحتانی تصاویر استفاده می‌کردند که لزوم در کنار یکدیگر قرار گرفتن صحنه‌هایی از عهد عتیق را در کنار عهد جدید توضیح می‌دادند. بنابراین، با توجه به نمونه‌های موجود در شمایل‌نگاری مسیحی می‌توان اذعان کرد که گرایش‌های تصویری در عالم مسیحی در تکوین و بسط بازنمایی هنری نیز مؤثر افتادند و شمایل‌نگاری مسیحی نیز خود را با شیوه‌های تفسیری کتاب مقدس وفق داده است، به‌طوری که می‌توان از آن به‌مثابه صورت بصری تفسیر کتاب مقدس نیز یاد کرد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- باید توجه داشت که رویکرد شرق مسیحی نسبت به تصویر متمایز از غرب مسیحی است و کارکرد شمایل (eikon) را صرفاً جنبهٔ تعلیمی آن نمی‌دانند، بلکه شمایل‌های کلیسای شرق بازتاب سنت موجود در کلیسا و مبتنی بر فرد دوم تثلیث است. از این حیث مسیحیان شرقی کتاب مقدس را نیز نوعی «شمایل مکتوب» می‌دانند (ر ک: نصری، ۱۳۸۸، فصل دوم).
۲. فیلون نویسنده‌ای که به وی الهام شده را همچون فلوتی در نظر می‌گیرد که روح القدس به‌وسیلهٔ او می‌نوازد (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۲۵). مفهوم الهام در منشاء شمایل‌نگاری مسیحی نیز مورد استفاده قرار گرفته است و داستان‌هایی در این زمینه وجود دارد که هیچ‌کدام سندیت تاریخی دقیقی ندارند.
۳. فیلون که تقریباً معاصر پولس بود با استفاده از اصطلاحات رواقیان، ساره را به‌مثابه نمادی از حکمت و هاجر را نمادی از مطالعات عمومی تفسیر می‌کرد. از این حیث چنین تفسیری از همسران ابراهیم پیش از پولس نیز سابقه داشته است.
۴. یوستین شهید، تفاوت میان عهد عتیق و عهد جدید را صرفاً در درجات وحی می‌دانست یا ایرنائوس قدیس در مقابل مرقیون اذعان داشت که یک خدا در هر دو عهد آشکار می‌شود (گرنٹ و تریسی، ۱۳۸۵، ص ۷۷).
۵. در هنر صدر مسیحیت علاوه بر موضوعات عهد عتیق، برخی موضوعات عهد جدید نظیر تعمید عیسی، برخاستن لازاروس از گور، ماجرای سیر شدن قوم با نان و ماهی، استحالهٔ آب و شراب در قانا و غیره از بسامد بالایی برخوردارند. به‌طور کلی موضوع تصاویر این دوران بیشتر به معجزات عیسی مسیح معطوف است و به موضوعاتی چون تولد عیسی، تبدل جوهری

۱۱۷ بازتاب گرایش‌های تفسیری کتاب مقدس در تکوین شمایل‌نگاری مسیحی
(The Reflection of Biblical Interpretating Schools in the Genesis of Christian Iconography)

در کوه تابور، شام آخر، مصائب مسیح و رستاخیز وی چندان توجهی صورت نمی‌گیرد. در حالیکه در ادوار بعدی این صحنه‌ها به مهم‌ترین موضوعات هنر مسیحی بدل شدند (Jensen, 2000, p. 65).

۶. ترکیب‌بندی تصاویر صدر مسیحی نیز به چشم ناظر امروزین غریب می‌نماید، به‌عنوان نمونه کشتی نوح بدون همسر وی و حیوانات بازنمایی می‌شود یا در صحنه استحالته آب و شراب شاهد عصایی جادویی در دستان عیسی هستیم. از این حیث گاهی در تصاویر، ابزار، ادوات و فیگورهای وجود دارند که در متن کتاب اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. لذا می‌توان وجود آن‌ها را، بازتاب تلقی رایج زمانه نقاش دانست.

۷. در قرون وسطی هوگونیس سن ویکتوری بحث تفسیر را صرفاً معطوف به کتاب مقدس می‌دانست نه تفاسیر الهیاتی، چرا که با استناد به بوئتیوس و ایزیدور اهل سویل، الهیات را بحث درباب خدا و فناپذیری نفس تلقی می‌کرد. به‌علاوه، وی همواره بر نقش تصویر در متون الهیاتی نیز تأکید داشت و معتقد بود که این امر بر ارزش تعلیمی کتاب می‌افزاید (Hughes, 2006, p. 174).

منابع

عهد جدید (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم)، ترجمه پیروز سیار، تهران: نشر نی.
شرت، ایوان. (۱۳۸۷). **فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی**. ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
گرت، رابرت. م و تریسی، دیوید. (۱۳۸۵). **تاریخچه مکاتب تفسیری و هرمنوتیکی کتاب مقدس**. ترجمه ابوالفضل ساجدی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
نصری، امیر. (۱۳۸۸). **حکمت شمایل‌های مسیحی**، تهران: نشر چشمه.

Evdokimov, Paul. (1996). *The Art of Icon, a Theology of Beauty*, California: Oakwood Publication.
Ouspensky, Leonid. (1978). *Theology of Icon*, New York: St. Vladimir's Seminary Press.
Janes, Dominic. (1998). *God and Gold in Late Antiquity*, Cambridge: Cambridge University Press.
Hughes, Christopher G. (2006). "Art and Exegesis" in *The companion to Medieval Art*, edited by Conrad Rudolph, Blackwell Publishing.
Grondin, Jean. (1994). *Introduction to the Philosophical Hermeneutics*. New Haven and London: Yale University Press.
Ferraris, Maurizio. (1996). *History of Hermeneutics*, translated by Luca

- Somigili. New Jersey: Humanities Press.
Jensen, Robin Margaret. (2000). *Understanding Early Christian Art*,
London and New York: Routledge.
Williamson, Beth. (2004). *Christian Art*, Oxford University Press.

